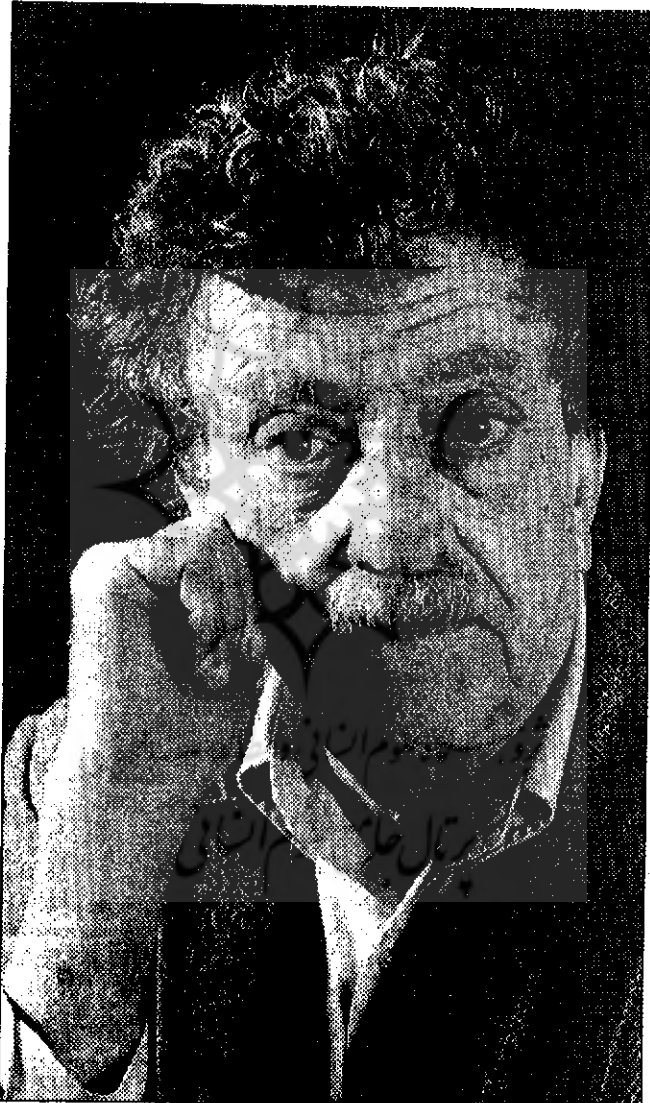


گفت‌وگو



ترجمه مسعود شهامی پور

زمانی آرزوی کورت ونگوت Kurt Vonnegut نویسنده آمریکایی اصلاح تمام داستان‌های دنیا بود. او چارچوب همه داستان‌ها را می‌پسندید اما نیازمند اصلاح‌شان می‌دانست، اما امروز دیگر همه آن عوامل را متعلق به گذشته و موضوع باستان‌شناسی می‌داند و تنها از نگرانی‌اش برای جوان‌ها و نسل آینده می‌گوید. نسلی که فرآیند «شدن» را به کامپیوتر واگذار کرده و نه عضو مولد جامعه محسوب می‌شود و نه سهمی در پیشرفت مدنیت دارد. و حالا او درگیرودار مصیبت‌های انسان در ورطه تکنولوژیک تنها به یک خصلت انسانی برای فائق آمدن بر تحمیل مصیبت به خود می‌اندیشد، قابلیت خندیدن به سفاقت و بلاهت خویش.

و نگوت روز متارکه جنگ اول جهانی در سال ۱۹۲۲ در یک خانواده آرشیتکت در ایندیاناپولیس به دنیا آمد. او در دانشگاه کورنل در رشته شیمی به تحصیل پرداخت. اما به علت ابتلا به ذات‌الریه تحصیل‌اش را ناتمام گذاشت. در جنگ دوم جهانی به عنوان پیاده نظام در ارتش خدمت کرد. تجربه‌یی که ایمان و اعتقاد علمی او را در بوتۀ آزمایش قرار داد و انگاره ادبی‌اش را سروسامان بخشید. در بیست و دوسالگی در جریان جنگ دوم جهانی، و نگوت در مقابل التحار

مادر و اسارتش در نبرد بالاز تاب آورد. او در شهر درسدن Dresden محبوس شد و کمتر از دو ماه بعد، نیروهای متفقین شهر را بمباران کردند. این ماجرا را و نگوت در مشهورترین کتابش «سلاخ‌خانه شماره ۵» ساختمانی که طی بمباران و نگوت را در خود جای داده بود - نوشت. پس از جنگ او با جین کاکس پیوند زناشویی بست و در دانشگاه شیکاگو در رشته

مردم‌شناسی به تحصیل پرداخت و بدون این که مدرکی دریافت کند بار دیگر دانشگاه را ترک کرد و در شرکت جنرال الکتریک به کار پرداخت. او در دهه ۵۰ این شرکت را ترک کرد و دست به کار نوشتن داستان کوتاه شد. در سال ۱۹۵۸ خواهرش آلیس و شوهرش دار فانی را وداع گفتند و نگوت سرپرستی سه فرزند خواهرش را به عهده گرفت. نخستین رمان و نگوت نوازنده پیانو (۱۹۵۲) و دیگر آثارش عبارتند از: «مبحاله قهرمان» (۱۹۶۲)، «به خانه میمون خوش آمدید» (۱۹۷۳) و «به خانه میمون خوش آمدید» (۱۹۶۸).

خبرنگار فایننشیال تایمز Financial Times ماه پیش و نگوت را در قطاری به مقصد نیویورک می‌یابد و گفت‌وگو با این نویسنده بی‌هیچ مقدمه‌یی در واگن قطار به انجام می‌رسد. از آن جا که FT نشریه‌یی است اقتصادی، خبرنگار می‌کوشد نظرات نویسنده را درباره مسائل مهم اقتصادی از جمله بورس جویا شود. از این رو آن چه در این گفت‌وگو می‌خوانید حاصل نگاه و تعریف اقتصاد امروز از منظر یک نویسنده باعالم فکری، عاطفی و ادبی است.

گلستانه در شماره یازدهم که در آذرماه گذشته انتشار یافت مجموعه‌یی از مصاحبه و داستان‌های کورت و نگوت را با ترجمه جمشید کارآگاهی به چاپ رساند. اینک آخرین مصاحبه نویسنده را می‌خوانید.

یک تخریب‌چی در قطار نیویورک

گفت‌وگو با کورت ونگوت
داستان نویس

همه تجربه زندگی بشری «شدن» است و حالا این کامپیوتر است که فرایند «شدن» را برایتان به انجام می‌رساند. همین «شدن» است که آدم با توسل به آن کسی می‌شود یا هنرمندی یک «هنرمند» می‌شود و با کنایه می‌گوید: اما این روند بسیار آرام و بطئی است و اصلاً هم آن سرعتی را ندارد که طی آن کامپیوتر برایتان شعری می‌سراید یا آهنگی می‌سازد.

راهی هست که از این انحراف بازگردیم؟

یک خانواده تخریب‌چی می‌خواهد؛ مثل من. آن وقت بچه‌هایشان آدم‌های جالبی خواهند شد.

ونگوت با اغوای تلویزیون آشناست و البته با کنایه‌یی می‌گوید: من دارم بهبود پیدا می‌کنم اما به هر جهت همین تلویزیون کافی است؛ مردم با دوستان قلابی و اعتقادات قلابی که تلویزیون برایشان می‌سازد راحت‌ترند.

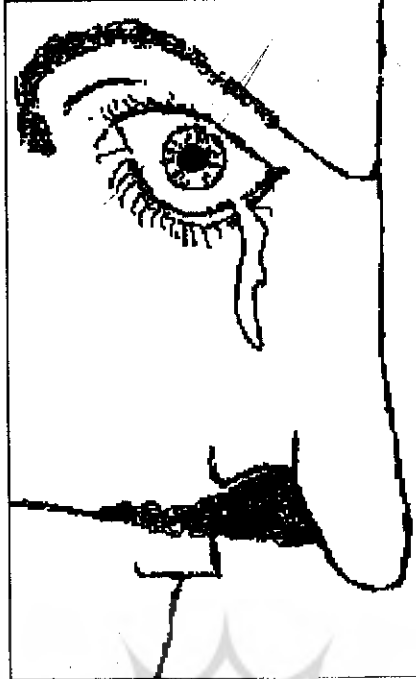
نگاه سریعی به مجله کنار دستش می‌اندازم، روی صفحه جدول کلمات متقاطع تا شده و همه خانه‌هایش پر است.

او می‌گوید: زمانی مشروبات الکلی، قمار و فحشا در حیطه اقتدار مافیا بود، اما حالا همه آن کارها قانونی شده و یقه سفیدها همان کاری را می‌کنند که زمانی فقط از جنایتکاران برمی‌آمد. آن‌ها از هر قمار شیتیل می‌گیرند و امضاکنندگان اسناد حمایت‌های مننی بابت کارهای نکرده و اعانه‌هایی که به جامعه نبخشیده‌اند، دستمزد می‌ستانند.

ونگوت در کتاب‌هایش نگرانی از اثرات تباه‌کننده مصرف‌گرایی بر مردم را آشکار می‌سازد. او این مصرف‌زدگی را اینکه در «دوب» و «بورس» می‌بیند. مردم مدام فرآورده‌های انبار شده تکنولوژی را می‌خرند؛ آن‌ها اتومبیل، مبلمان و آشپزخانه شیک می‌خواهند و هم‌اکنون برای عقب نماندن از قافله.

او بر آن است که شرکت‌های اینترنتی جوان‌ها را برای جست‌وجوی میکروسافت بعدی و Amazon.com حریص‌تر می‌سازند. وال استریت بیکار نشسته و جوان‌ها دیگر نه اعضای مولد جامعه هستند و نه سهمی در پیشرفت منحنیت دارند. من از دوستم جان کنت گالبریت John Kenneth Galbraith درباره بحران در بازار بورس پرسیدم. او می‌گوید: این بحران از همان زمانی آغاز شد که توصیه‌های اقتصاددانان هاروارد از جانب جان‌اف کندی به کار بسته شد. توصیه‌هایی که قبل از بحران دلت‌کام‌ها (dotcom) مطرح شده بود. آن دوستم به من گفت که دیگر پیشگویی در بازار بورس را ترک خواهد کرد. و یقین دارد که این بحران به انفجار منتهی خواهد شد.

ونگوت خاطره هفت‌سالگی‌اش را از بحران سال ۱۹۲۹ در بورس باز می‌گوید؛ از ورشکستگی بانک‌ها که



شهر کوچک و ملال‌آور اسپرینگفیلد ماساچوست به فاصله دو ساعت در غرب بوستون - در انتظار رسیدن قطار به ایستگاه امتراک Amtrak بی‌صبرانه روی سکو این و پا و آن پا می‌شوم که چشمم به او می‌افتد. او کورت ونگوت Kurt Vonnegut است که به دیوار ایستگاه تکیه داده. این موهای وز کرده فرفری و این سبیل پرپشت از آن هیچ کس جز ونگوت نمی‌تواند باشد. اما او در اسپرینگفیلد چه می‌کند؟
- چطورید آقای ونگوت؟

نگاهش را بالا می‌گیرد، سری تکان می‌دهد و دستم را که به سویش دراز شده می‌فشرد، اما جوری به من خیره شده که می‌دانم در ذهنش خاطره‌یی از چهره مرا جست‌وجو می‌کند؛ او آدم‌های زیادی را در زندگی‌اش ملاقات کرده که قطعاً من هیچ‌کدامشان نبوده‌ام. می‌گویم زمین‌یی مشترک بیابم تا توجهش را به خودم جلب کنم. به او می‌گویم: من فوق‌لیسانس را از دانشگاه شیکاگو گرفته‌ام.
او دوباره سری تکان می‌دهد.

ونگوت پس از ناتمام گذاردن دوره مردم‌شناسی، به سراغ کارهای دیگری رفته؛ مهم‌ترین‌اش نوشتن داستان‌های نو-کهنه آمریکایی نظیر گهواره گربه، سلاخ‌خانه شماره ۵ و صبحانه قهرمانان.

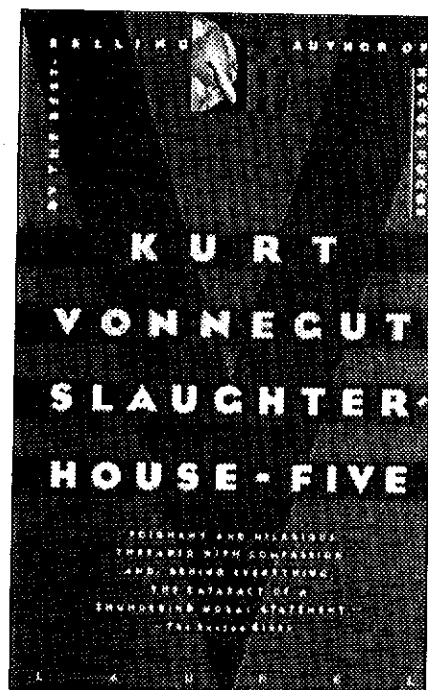
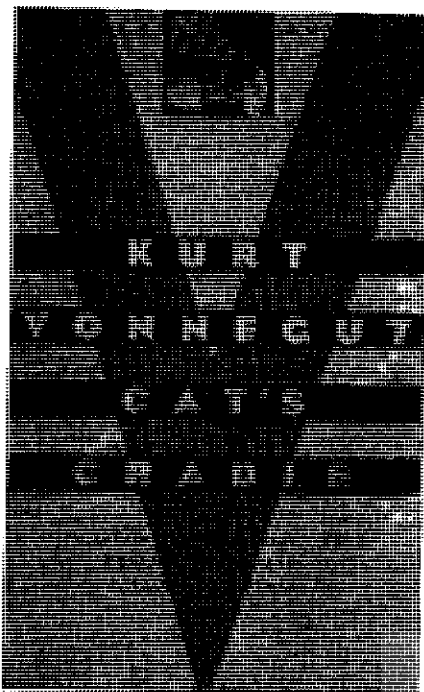
سپس از او می‌پرسم که آیا می‌توانیم در مقصد ضمن صرف ناهار مصاحبه‌یی برای فایننشیال تایمز انجام بدهیم؟ تمایل چندانی به این پیشنهاد ندارد. باز می‌پرسم که آیا می‌توانیم همانجا در قطار گپی بزنیم؟ من هنوز بالای سرش ایستاده‌ام. او بالاخره کوتاه می‌آید، مجله را تا می‌زند و به پشت پنجره کناری تکیه‌اش می‌دهد و به من اشاره می‌کند که بنشینم.

او به ملاقات بستگانش در نورث همپتون رفته، ناحیه‌یی با فرهنگ خاص در ده مایلی شمال اسپرینگفیلد. پس از یک ماه بستری شدن‌اش در بیمارستان، به خاطر ضایعات روی ناشی از آتش‌سوزی خانه‌اش در منهتن، اینجا به او نیرویی تازه بخشیده.
- من از آتش به اینجا پناه آوردم.

مکثی می‌کند و من نگرانم که مبدا خسته شود، اما به زودی غرق صحبت درباره اثرات زیانبار تکنولوژی امروز می‌شود.

کامپیوتر مردم را به منحرف کردن یکدیگر از مدنیت و اعتقاداتشان واداشته وسیله انحراف هم‌یا غذاست یا سکس. مردم دارند از همه تجربیات انسانی تهی می‌شوند و باعث ملال هم‌دیگر شده‌اند.

ونگوت در ۷۷ سالگی با سربلندی خود را یک تخریب‌چی* می‌نامد که چیزی را می‌نویسد فراتر از یک فریبندگی مبالغه‌آمیز و با اینترنت هم ارتباط برقرار نمی‌کند.



او با غرور می‌گوید: «جان ایروینگ John Irving یکی از شاگردانم به خاطر نوشتن کتاب *The Cider House Rules* جایزه اسکار را تصاحب کرد اما از این غمگین‌ام که وقتی جایزه را می‌گرفت هیچ یادی از من نکرد.» و بلافاصله اضافه می‌کند: «ممارست شما در هنر به خاطر پول یا شهرت نیست، شما می‌آفرینید که روح‌تان را رشد دهید.»

و این کلام آخر ونگوت ما را بار دیگر به سراغ گفت‌وگویمان باز می‌گرداند؛ رکود فکری مردم و جایگزینی تعامل انسانی.

تصور می‌کنم ما داریم مردم را گرفتار گرسنگی روحی می‌کنیم، زیرا فرآیند «شدن» را کامپیوترهایشان طی می‌کنند، نه مغزهایشان. از همین جا بود که شروع کردیم. از او اندرزی می‌خواهم، غیر از آن چه که دربارهٔ انباشتنی تکنولوژی برایمان گفت. او مکشی می‌کند و سپس می‌گوید: به مردم سفارش می‌کنم سهام شرکت‌های مسهل‌سازی را بخرند، حرکات دودی به تنهایی قادر نیستند هیچ کاری را به ثمر برسانند. طبیعت پذیرنده است به میان‌اش برویم. فقط همین! این را می‌گوید و سرش را به سمت پنجره می‌گرداند. چشم به درختان و مزارع مرکز کانکتیکات می‌دوزد که به سرعت باد از برابر پنجره می‌گریزند.

حرف دیگری؟

نه. همون که گفتم.

* Luddite عنوانی برای کارگران خرابکار در ماشین‌های اختراعی قرن نوزدهم. آن‌ها تصور می‌کردند اختراع این ماشین‌ها باعث بیکاری‌شان می‌شود.

داده است. او ادامه می‌دهد: بسیاری از مردم با استعدادند. نویسنده‌ها، هنرمندان، موسیقیدانان و آن‌هایی که هنوز در اوج باقی مانده‌اند. بسیاری هم بی‌استعدادند. سیاستمداران، استادان دانشگاه، آن‌هایی که ترقی می‌کنند چون چیزی دیگر در بین نیست که متوقفشان کند.

ونگوت برای رفع بدگمانی حاکم بر بازار اقتصادی راهکاری ساده دارد، پادزهر «فراوانی» برای غلبه بر غوغا و ازدحام دیوانه‌وار بازار.

این نویسنده ۷۷ ساله برای هنر این قابلیت را قائل است که به شأن و وقار انسانی شمالی قابل تماشا می‌بخشد. ونگوت کارگاه نویسندگی‌اش را در آیوا به یاد می‌آورد؛ جایی که کهنه‌ترین شیوه نگارش در ایالات متحده را داشت، جایی که شعر می‌سرایند، داستان می‌نویسند، اما نه برای عایداتش، فقط برای این که خودشان را انتشار و گسترش دهند. ونگوت می‌گوید: «این راهی است که روح‌تان را تعالی می‌بخشد.»

ونگوت سال ۱۹۹۷ با انتشار اثری باعنوان *Time quake* بازنشستگی‌اش را در داستان‌نویسی اعلام می‌کند، اما از آن به بعد دو کتاب دیگر به بازار می‌آید، *انفیه‌دان باگومبو Bagombo Snuff Box* برگزیده‌یی از داستان‌های کوتاه قدیمی در سال ۱۹۹۹ و *Dr. Kevorkian God Bless You* در سال ۲۰۰۰ که سلسله مطالب رادیویی دربارهٔ مدیریتش توسط دکتر کوزرکیان را مینا قرار داده است. وقتی از او می‌پرسم که آیا این کتاب‌ها را او نوشته، فقط می‌گوید: من ۷۷ ساله‌ام.

بسیاری‌شان به بازار بورس سرک کشیده بودند و از سرمایه‌دارانی می‌گوید که به خاطر بدهی‌شان به بانک‌ها نابود شدند چون همان بانک‌ها به سرمایه‌داران برای خرید سهام وام داده بودند. ونگوت اکنون خاطرهٔ دور دست خود را با وضع کنونی بورس Nasdaq یکسان می‌بیند.

آیا تا به حال دیده‌اید که یک تلموش چگونه کار می‌کند؟ یک فنر روی گیوتین تعبیه شده که به سرعت رها می‌شود. کارکرد تلموشی بارها و بارها در بازار بورس اتفاق افتاده.

در بازار فحشا چی، فلمرو دیگر مافیا؟ آیا مافیا کنترلش را در این زمینه از دست داده؟

فساد از پولسازی برمی‌خیزد. می‌توانید ۷/۵ دلار خرج کنید و ادا و اطوارهای یک بازیگر زیبا را در یک نمایش ببینید، در حالی که یک فاحشه هیچ‌وقت با ۷/۵ دلار از این کارها نمی‌کند.

بعد از همهٔ این حرف‌ها ونگوت اضافه می‌کند، من تصور می‌کنم که فاحشه‌گی به گرد پولسازی هم نمی‌رسد.

می‌پرسم: آیا امکانش هست که شهردار نیویورک دست به پاکسازی میدان تایمز از فحشا و نمایش‌های مستهجن بزند و این صنعت را از رونق بیاندازد؟

«من آن قدر عمر کرده‌ام که یک ایتالیایی دیگر موسوم به موسولینی را به یاد بیاورم، این را ونگوت می‌گوید که تجربه‌اش به عنوان یک زندانی جنگ در سنن Dresden زمینه اثر مشهورش موسوم به *Slaughter house-5* را شکل